



باسمه تعالی

شخصیت محوری قسمت هجدهم

شخصیت محوری و سؤالات کودک درباره خدا (۳)

در دو بخش گذشته دو نکته گفتیم: اول آن که باید پاسخ سؤال را به صورت دقیق و علمی فهمید تا در پایین آوردن سطح آن دچار مشکل نشویم. دوم آن که به ذهنیت کودک درباره مفاهیم و واژه‌ها توجه داشته باشیم؛ اما نکته سوم:

ج) توجه به زایش‌ها

گاهی ما به گونه‌ای پاسخ سؤال را می‌دهیم که نه تنها بچه جوابش را نمی‌گیرد؛ بلکه یک سؤال دیگر هم برای او ایجاد می‌شود. باید تلاش کرد با کوتاه‌ترین جمله‌ها و راحت‌ترین واژه‌ها جواب سؤال را داد. کش دادن پاسخ و استفاده از کلمات سنگین و نامأنوس موجب می‌شود سؤال‌های دیگری برای کودک پیش بیاید که توانایی پاسخ گفتن در ما و توانایی فهمیدن در او نیست. به این داستان واره توجه کنید.

مادر امروز با پرسد عوا کرد و به او گفت: قهر قهر تا روز قیامت.
پدر مشغول دیدن تلویزیون است. گهگاهی تا نزدیک سقف بالا می‌رود و پایین می‌آید. تیم مورد علاقه‌اش در حال بازی است و با هر شوتی که زده می‌شود، قلب او، چند ثانیه می‌ایستد تا توپ سرگردان، جایی را برای نشستن بیابد و قلب او هم انگیزه‌ای برای ادامه تپش.



پسر، آرام آرام خود را به پدر نزدیک می‌کند. وقتی کنارش قرار می‌گیرد می‌گوید: بابا! روز قیامت یعنی چه؟

پدر که حسابی از دست سؤال‌های پسرش گیج و حیران است، کمی لب و لوجه‌اش را درهم می‌کشد. چند وقتی است که این سؤال‌ها عضو جدید خانواده شده و نه پدر و نه مادر نمی‌دانند چه کنند.

- پسر روز قیامت، روزی است که خدا به حساب همه رسیدگی می‌کند. آدم‌های بد را عذاب می‌کند و آدم‌های خوب را پاداش می‌دهد.

پسر که چهار چشمی به دهان پدر چشم دوخته می‌گوید: یعنی در یک روز به حساب این همه آدم می‌رسد؟

پدر ابروهایش را بالا می‌اندازد و می‌گوید: بله، خدا سریع الحساب است؛ یعنی خیلی زود می‌تواند به حساب همه برسد. تازه روزهای آن دنیا مثل روزهای این دنیا که نیست. خیلی بلندتر از این روزهاست. پسر حرف‌های پدر را نمی‌فهمد. از خیر این سؤال می‌گذرد و می‌گوید: راستی عذاب یعنی چه؟

پدر می‌گوید: خدا آدم‌های بد را در جهنم می‌اندازد و می‌سوزاند. آن قدر آب جوش و آهن داغ در دهانشان می‌ریزد که حسابی بسوزند. پسر که کمی ترسیده می‌گوید: خدا چه طوری دلش می‌آید، آب جوش روی آدم‌ها بریزد؟

او چند روز پیش حواسش نبود و کمی آب جوش روی دستش ریخت.



تا یک ساعت بعدش هم هنوز دستش می سوخت.
تیم مورد علاقه پدر گل می خورد؛ پدر چنان بر پیشانی‌ش می‌کوبد که
پسر دو متری به عقب می‌پرد. پدر، دیگر چیزی نمی‌شنود. انگار که
خبر مرگ عزیزش را به او داده باشند، در لاک غم فرو می‌رود و پسر باز
هم ناامید مشغول فکرهای خود می‌شود.

د) شخصیت محوری

حالا می‌رسیم به بحث شخصیت محوری و نقش آن در سؤالات اعتقادی
کودک؛ به ویژه سؤالات او درباره خدا.

یک پدر خوب، مادر خوب، معلم خوب و مبلغ قوی کسی است که بتواند
در ذهن مخاطب، «مدیریت سؤال» کند. مدیریت سؤال یعنی چه؟ یعنی به
ذهن مخاطب اجازه ندهد هر کجا که می‌خواهد برود؛ زیرا اگر ذهن مخاطب
را مدیریت نکنیم، جاهایی می‌رود که به صلاح او نیست و نمی‌تواند بفهمد.
اگر رفت و نتوانست بفهمد و سؤالاتش روی هم تل انبار شد، احساس می‌کند
سؤال‌هایش اصلاً جواب ندارد و اوای به حال آن موقعی که مخاطب به این
نتیجه برسد. «مدیریت سؤال کنید»؛ یعنی سمت و سوی سؤالات را در ذهن
مخاطب به دست بگیرید و آن را به سویی ببرید که توان فهمیدنش را دارد.
اگر کسی موفق شد که این کار را انجام بدهد، خیلی از مشکلات پاسخ‌گویی
را حل کرده است.

در سؤالاتی که در حد و اندازه فهم مخاطب ما نیست، راه اصلی



پیش‌گیری از ایجاد سؤال است؛ یعنی نگذاریم این سؤالات پیش بیاید که مدیریت سؤال، همین وظیفه را برعهده دارد. متأسفانه گاهی اوقات انسان در پاسخ به سؤالات دینی کودک، حرف‌هایی را می‌شنود که معلوم نیست در پشت صحنه آن چه فکری وجود دارد. برخی اصرار دارند که برای هر کدام از سؤالات دینی کودک یک جواب پیدا کنند؛ مثلاً وقتی که کودک می‌پرسد خدا چیست، به دنبال پاسخی برای این پرسش می‌گردند؛ در حالی که اصلاً این سؤال پاسخ ندارد. ما در دعاهایی که از سوی اهل بیت علیهم‌السلام صادر شده می‌خوانیم: «یا من لا یعلم ما هو الا هو»^۱ ای آن که کسی نمی‌داند چیست مگر خودش.

وارد کردن یک «شخصیتِ محوری» قابل لمس برای مخاطب در زندگی، می‌تواند سؤالات مخاطب ما را جهت دهد. اگر ما توانستیم یک شخصیت محوری را که بشود آن را تصور و توصیف کرده و به صورت ملموس برای مخاطب بیان نمود، وارد زندگی او کنیم، سؤالات به سمت شخصیت محوری جهت پیدا می‌کند. در این صورت کودک، سؤالاتی را که درباره خدا می‌پرسید، درباره شخصیت محوری می‌پرسد. به عبارت دیگر در این حالت حس حقیقت‌جویی کودک به سمت شخصیت محوری تغییر جهت پیدا می‌کند.

این نکته فقط درباره کودک نیست، درباره انسان است. شما در رفتار و

^۱. بحارالانوار، ج ۸۳، ص ۳۳۴.



گفتار نوجوانی که عشقش فلان بازیگر سینما یا فلان بازیکن فوتبال است دقت کنید؛ سری به کمدش بزنید؛ عکس‌هایی را که بر کمد و دیوار اتاقش چسبانده، از نظر بگذرانید. نشریاتی را هم که جمع کرده و دور نریخته، بخوانید. می‌بینید که در بسیاری از آنها سخن از شخصیت مورد علاقه اوست. این نشریات، خوراک حس حقیقت‌جویی او را فراهم می‌کند. در اینها مصاحبه‌هایی که با آن شخصیت شده این جوان یا نوجوان را آرام می‌کند. این نوجوان بعد از آنکه این شخصیت را وارد زندگیش کرد، دوست داشت بداند چند سال دارد؟ اهل کجاست؟ در کجا زندگی می‌کند؟ مجرد است یا متأهل؟ چند تا بچه دارد؟ نام بچه‌هایش چیست؟ به چه غذایی علاقه دارد؟ سوار چه ماشینی می‌شود؟ ببینید، همهٔ سؤالات به سمت این شخصیت محوری نشانه‌گیری شده است. بعد از مدتی هم اگر از او بخواهید زندگی‌نامه‌ای از این شخصیت بنویسد، به راحتی سیرت‌پیاز زندگی او را برایتان می‌گوید.

یک تذکره مهم

تمام آنچه گفتیم برای مدیریت ذهن کودک بود؛ برای این که پرسش‌های کودک را به سمتی جهت دهیم که از مطالبی پرسش کند که در حد فهم اوست. این سخنان بدان معنا نیست که خدا را از زندگی کودک حذف کنیم و حرفی از خدا ننزیم. بنا هم نیست که هیچ‌کدام از پرسش‌های کودک دربارهٔ خدا را پاسخ ندهیم؛ بلکه فقط ما می‌خواهیم آن پرسش‌هایی را که کودک



درباره خدا می پرسد و در حد فهم او نیست حذف کنیم یا این که از درجه اهمیت بالا پایین بیاوریم؛ بلکه ما می خواهیم خدا را از طریق اهل بیت علیهم السلام وارد زندگی او کنیم. وقتی اهل بیت علیهم السلام وارد زندگی کودک شد، معرفی خدا برای او بسیار آسان تر می شود. مطابق با روایات باید گفت، اصلاً راه معرفی خدا از خانه اهل بیت علیهم السلام عبور می کند. امام باقر علیه السلام فرمود: «به وسیله ماست که خدا شناخته می شود».^۲ ایشان در روایت دیگری فرمود: «اگر ما نبودیم، خدا شناخته نمی شد».^۳

ه) تعدیل توقع

باید به بچه فهماند که پاسخ هر سؤالی را نمی توانی بفهمی. این گونه نیست که هر سؤالی که داشتی، همین امروز هم بتوانی جوابش را بفهمی؛ البته تعدیل توقع در صورتی می تواند کارساز باشد که پرسش های حد فهم کودک پاسخ داده شود، نه این که وعده پاسخ هر سؤال را روی یخ بنویسیم و در مقابل آفتاب بگذاریم و هیچ سؤالی از او را پاسخ ندهیم. تعدیل توقع وقتی از سوی والدینی انجام می گیرد که رابطه عاطفی شدیدی با فرزندانشان دارند، بسیار تأثیرگذارتر است.

و) تغافل

اگر شخصیت محوری وارد زندگی شد، آن وقت است که اگر بچه سؤالی

^۲. «بِتَا عَرَفَ اللَّهُ» الکافی، ج ۱، ص ۱۴۵.

^۳. «لَوْلَا مَا عَرَفَ اللَّهُ» بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۵.



پرسید که در حد فهم و درکش نبود، می‌توان با تغافل از کنار سؤال او گذشت. مثلاً می‌پرسد قد خدا چه قدر است؟ ما هم سریع به او می‌گوییم راستی برو اسباب بازی‌هایت را بیاور که با هم بازی کنیم. البته تغافل باید به سمتی باشد که بچه خواهان آن است؛ مثل بازی. این نکته را نباید فراموش کرد که تغافل، روش دائمی نیست. این روش در صورتی پاسخ می‌دهد که شخصیت محوری وارد زندگی شده و سؤالات اساسی که در حد فهم بچه است، پاسخ داده شده باشد.